

• سرمقاله

زندگی بر مدار اندیشه

زندگی، نقش پذیر است، پذیرای هر نقش و نگار. فسحت نگارگری و چهره پردازی، برای همه چهره پردازان و نگارگران باز. درهای زندگی، همه گاه، به روی همگان، چه آنان که در صورت گری دست بالا را دارند و آزموده و کار دیده اند و چه آنان که در ابتدای راه اند و ناآزموده، باز است و بوم آن فرا روی آنان گشوده و رام اندیشه و رشحه هایی که از کلک آنان فرو می چکد.

گل زندگی، در اختیار آدمی قرار گرفته است که او با اختیار، اراده و میدان باز فراوی، به ذوق، سلیقه، کششهای درونی، جاذبه های بیرونی، علاقه ها و انگیزه ها، آن را شکل بدهد، بسازد، بیاراید؛ یا به شکل تندیس، پیکره و تصویری چشم نواز و جان فرا، کلبه، آشیانه، کاشانه و سرایی آرامش بخش و نگهدارنده از گزند باد و بوران و جایی برای تعالی بخشی روح و روان، و یا به شکل ابوالهولی ترسناک، هراس انگیز، و بیغوله ای تاریک، نمور، بویناک، جان گداز، روح فرسا و درهم شکننده و پست کننده روح و روان.

هر آن که نقشه و طرحی در صدف ذهن خود پروریده باشد، در هر گامی که روی جاده زندگی برمی دارد، می تواند از آن بهره گیرد و دستاورد، ذخیره و گنجینه فکری و ذهنی خود را برای پیمودن راه های تو در تو و پرفراز و نشیب آن چراغ راه قرار دهد. هر چه دستاورد و ذخیره فکری و ذهنی بیش تر و با زوایای



دقیق تر، راه رام تر و با گامها همراه تر. و هر چه ذخیره فکری و ذهنی کم تر و کم سوتر، راه، سرکش تر و ناهموار تر.

زندگی، صفحه ای بی نقش و خط است که در اختیار نقشبند گذارده می شود که او در کارگاه نقشبندی خود، نقشی را که از جویبار اندیشه اش می تراود، بر آن بزند.

لبالبی و زلالی جویبار اندیشه نگارگر و صورت آفرین، به او توانایی می بخشد، صورت و نقشی را که می آفریند، پرجاذبه، پرجلوه و به واقع نزدیک باشد و الهام بخش درنگ ورزان و باریک اندیشان. و رسوب و گل آلودگی جویبار اندیشه پیکر آرای، ذهن و فکر او را می پریشانند و این پریش فکری، شوریده ذهنی و آشفته خاطری، در آن چه می آفریند و می آراید، از پیکر و نگار، نمود می یابد و ذهن و فکر دیگران را در چنبره پریشان خود به بند می کشد.

اندیشه و پشتواره فکری صورت گر، در نقشه و طرحی که می نگارد و حک می کند، بس نقش آفرین و اثرگذار است. هر چه اندیشه زلال تر، نوش آمیغ تر، به سرچشمه نزدیک تر، نقشی که از آن بر بوم زندگی باز می تابد و زوایای آن را در پرتو خود می گیرد، رخشان تر و روح افزا تر.

زندگی آینه ای است قدکشیده فرا روی اندیشه و باور، آن چه در آن است باز می تاباند، جلوه گر می سازد و می نمایاند، از چشم اندازه های زیبا، و ادیهای خشک و سوزان، دره های هول انگیز، بلندیها و پستیها، همواریها و سنگلاخها، روشنائیها و تاریکیها.

زندگی ای را نمی توان تصور کرد، انگاشت و در لوح ذهن مجسم ساخت که در لایه لایه و هزارتوی آن، فکر و اندیشه سازندگان، برپا دارندگان و هدایت گران آن، بازتاب نداشته باشد و نقش نیافریند، چه رخشان و پرتوگستر، چه تار و کدر، چه آبادگر و چه ویران گر و تباهی آفرین.



همواریها، ناهمواریها، گواراییها و ناگواراییها، دل آرامیها و دل آزاریها، عزتها و ذلتها، خوش بختیها و شوم بختیهای زندگی از اندیشه و باور سرچشمه می گیرد.

اندیشه است که میدان را برای رخ نمایها، جلوه گریها و میان داریهای شورانگیز و شکوه آفرین افراننده های زندگی سالم، خردورزانه و حکمت آمیز می آراید و میمنه و میسرهُ آن را از بازدارنده ها پاک می سازد و نفوذگاه ها و راه نفوذ گنابهای زندگی جاهلی را می بندد. و نیز اندیشه است که دروازه های زندگی را به روی حرامیان می گشاید و میدان را برای جولان گری، یغماگری، بنیان سوزی و خانمان براندازی آنان می گستراند و راه اقتدار بدانیشان و بدسگالان را هموار می سازد.

زندگی، آن گاه هموار راه می پیماید و باشندگان و سرنشینان خود را آرام و بی دغدغه از نقطه ای به نقطه ای، سیر می دهد و عزت و سربلندی، شکوه و شوکت آنان را پایندان است که فکری دقیق، بی آرایش و خردمندانه، در پیشاپیش آن در حرکت باشد و طلایه دار و چراغ راه.

زندگی وقتی با تکانه های شدید، زیر و زبرکننده، نَفَس گیر، رنجش آور و ناهنجاریهای مهلک و مهار ناشدنی، دست به گریبان می شود که سررشته کار در دست اندیشه ای تبه گین باشد و آکنده به تبه گرهای روح و روان.

زندگی، بر مدار اندیشه می گردد و از آن نور، و یا تاری و تاریکی می گیرد. در این حرکت دَوْرانی، گردگردی، گردنده، که همانا زندگی باشد، از مدار و مرکز، که اندیشه است، اثر می پذیرد. در حقیقت، حیات و مرگ آن، در این گردش و حرکت دَوْرانی، رقم می خورد.

اندیشه برای زندگی، منظومه شمسی را مانند برای سیارات و ستارگان. همان سان که سیارات، نور، رخسانی و حیات خود را از خورشید می گیرند و



دارند، و اگر خورشید کم نور و بی نور شود، سیارات و ستارگان کم نور و بی نور می شوند و از گردونه حیات، بیرون می افتند، زندگی نیز که حیات و نور خود را از اندیشه و فکر می گیرد و حیات و نورش، به حیات و نور اندیشه بستگی دارد، با تاریکی، غبار گرفتگی و افول آن، تاریک می شود و از چرخه حیات بیرون.

اندیشه نافه گشای، مُشک بیز، عبیر آگین و عبیر سرشت، آن چه از کلک خود به صفحه زندگی می تراوشاند، روح فزاست و به جان آدمی، بر دوام، بهروزی می بیزد.

رشته های این قلم مقدس و مُشک فشان، در روح آدمی، شور می انگیزد و آن را اوج می دهد، بال و پر آن را می گشاید و به پرواز درمی آورد و از تنگنای تن، می رهند و در فراخنای عبیرستانهای زمین، به گردش درمی آورد، تا حس بویایی و مشام اش خوش پرورد، آزموده شود، به پایه و رتبه تمییز برسد و در برابر هر بویی واکنش نشان دهد و تنها به بویی سرمست شود که از نافه آهوی کوی دوست بوزد.

در برابر، اندیشه روئیده و بالیده در مُرداب، و زندگی بر آمده از آن قرار دارد که مردابی است بویناک و مشام آزار.

اندیشه به دور مانده از عبیرستانها و بی بهره از شهد ناب آن، شکلی که به زندگی می دهد و چهره ای که از آن می نگارد و می پردازد، روح فرساست و ناتوان از برآوردن نیاز روح آدمی. روح آدمی، با بوی خوش و سُکر آور بهشت، شکوفان و پروریده شده، رشد یافته، به کمال رسیده و آن گاه در کالبد آدمی آشیان داده شده است. اگر از این نسیم عبیر بیز و مُشک فشان، به دور ماند، می فسرد، می پژمرد، شادابی و سرزندگی خود را از دست می دهد و از بلندای کالبد آدمی فرو می افتد و کالبد بی روح و یا باروح پژمرده، می پوسد و بویناک و



عفن می گردد و مشام آزار.

در گذشته و حال، بسیار نمونه‌ها می‌توان سراغ گرفت و نشان داد که اندیشه‌های نابخردانه، ناساز و ناهماهنگ یا فطرت و سرشت انسانی، زندگیها را به ورطه، گرداب و منجلاب کشانده‌اند.

نمونه بارز و روشن از این دست اندیشه‌ها، اندیشه جاهلی است که دوره بسیار طولانی از زندگی بشر را در کام سیاه و تاریک خود فروبرده بود. چنان تاریک سیاه و تاری را بر ذهن‌ها و مغزها تنیده بود که به خاطر هیچ کس خطور نمی‌کرد به جز سیاهی رنگی هست و آن سوی این شب دیجور، روزی و روشنایی چهره نماید و مشعلهایی افراخته و خیمه و خرگاه‌هایی در دامنه روشنایی افراشته شود و مردمانی در آغوش و گاهواره زیستی شایسته، بیارامند.

از این روی، هنگامی که آن هنگامه بزرگ پدیدار شد و خداوند از دل این تاریکی تو در تو و هزار لایه، سپیده را بیرون کشید، به تحاشی و انکار برخاستند که نه، به هیچ روی، این چنین چیزی ممکن نیست. آن‌چه در کران شب، از روشنایی دیده می‌شود، خطای چشم است و وهم و خیال و آن پژواک که از بین زمین و آسمان و از این سوی و آن سوی، گوشها را می‌نوازد، صدایی است از نای دیوزده، جن زده و یا سحرشده‌ای که از این سوی به آن سوی در حرکت است. به آن روشنایی چشم ندوزید، به آن پژواک گوش فرانهید و درباره این پدیده سخنی نگویید، کم کم در افق ناپدید می‌شود.

وقتی فجر صادق، آشکارتر شد و سپیده با تمام رخ خود را نمایاند و چشمها، به گونه‌ای شگفت‌انگیز، به آن خیره و محو تماشای آن شدند و گوشها نیز تیز، تا آخرین قطره آن پژواک را که شهر خشک و از نفس ایستاده را زیر بارش خود گرفته بود، به کام خود فروبرند.

این شد که تحاشی گران، روی برگردانان و انکارکنندگان، این جا و



آن جا، در بین انبوه مردمان به کرسی سخن فرارفتند و با نگرانی و ارتعاش تمام، که از صدا، سیما و نگاه‌شان پیدا بود، پندار خود را این سان یافتند: مگر ممکن است زندگی ای و رای این زندگی ای که ما در آن غنوده‌ایم و روزگار می‌سپیریم، پا بگیرد، آن هم با این اوصاف شگفت‌انگیز: حرکت بر مدار توحید و پرهیز از شرک و رزی در آفرینش، تدبیر و عبادت.

اینان، که سرسختانه به انکار و روی‌گردانی از این پیام‌رهای بخش و زندگی‌ساز برخاستند و کینه‌توزانه گردانگیختند، ژاژ درآییدند و اراجیف یافتند، از روزن جاهلیت به این پیام الهی می‌نگریستند. با درنگریستن از این روزنِ دودناک، نمی‌توان به این حقیقت ناب دست یافت که در نظام هستی، هر پدیده‌ای ناگزیر بایستی بر مداری که برای آن تعیین شده است بگردد و گرنه از هستی و چرخه حیات ساقط می‌شود. این چنین است زندگی. زندگی ناگزیر، بایستی برای بقا و ادامه حیات، بر مدار وحدانیت خدا بگردد و اگر آنی از این مدار خارج گردد، تباه می‌شود.

با گردش زندگی بر مدار منظومه وحدانیت خدا و پرتوگیری پیاپی از آن، هیچ‌گاه تاریکی و سیاهی به آسمان، آستان و صحن و سرای زندگی راه نمی‌یابد و خردها، اندیشه‌ها، دلها، روحها و روانها از هجوم سیاهی‌ها و تاریکیها در امان می‌مانند.

انسان موحد و باورمند به یکتایی خدا، در خلق، امر، عبادت و اطاعت، زندگی خود را بر این بنیاد گسل و گست‌ناپذیر استوار می‌سازد و پایه‌های آن را بالا می‌برد.

او، با نیوشیدن پیامهای ناب و حیانی، و بخردانه اندیشیدن و درنگ‌ورزیدن روی نظام به هم پیوسته و یگانه هستی، به این باور راستین و روشن دست می‌یابد که دستی و اراده‌ای یگانه در آفرینش و فرمانروایی جهان حاکم است:



« وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ .

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۱ .

خدای تان، خدایی است یکتا، خدایی نیست جز او، آن مهرگستر مهربان .

در آفرینش آسمانها و زمین، و آمدن شب و روز و کشتیهایی که در دریا روند، با باری که کسان را سود دهد، و در آبی که خدا از آسمان فرو فرستاد و زمین را پس از مردن اش بدان زنده کرد و از هر جنبه‌ای در روی زمین بپراکند و نیز در وزش بادهای ابرهای مهارشده در میان آسمان و زمین . در این همه، نشانه‌هاست مردمی را که خرد می‌ورزند .

این باور، که با خردورزی در سرای جان‌اش جان گرفته، گشایش و روشنایی بس شگفت را در اندیشه و فکر او پدید می‌آورد و بر گستره فهم و درک او می‌افزاید . با باور به این قدرت مطلق خدا، آفرینندگی و فرمانروایی بی‌چون و چرای او، فکر آلوده و سیاه چند خدایی به آستان ذهن اش راه نمی‌یابد که پریشان فکری، پریشان رفتاری را در او، سبب شود و آشفتگی و درهم ریختگی و از هم پاشیدگی را در سرای زندگی اش .

خداوند مهرگستر مهربان، در پرتو این باور ناب، که انسان باورمند به درگاه آن باریافته، روشنایی‌ای بهره‌ای می‌کند که عالمانه علل و اسباب و نقش واقعی آنها را در عالم هستی بشناسد و پی‌ببرد به این‌که: آفریدگار دانا و توانا،



جهان را با نظامی خاص آفریده و در این نظام، پاره‌ای از آفریده‌ها را عهده دار نقش معینی در پیدایش پاره‌ای دیگر کرده است؛ اما آنها در ایفای این نقش، کارگزاران فرمانبردار اویند.

اگر آب، زمین را پس از مرگ اش، باز زنده می‌کند، یا نیروی عظیم جاذبه خورشید در میدان اثر بس گسترده اش، پدیده‌ای اثرگذار و نقش آفرین است، یا نیروی پرتوان جاذبه زمین، که نیروی بسیار پر اثر است و... کارگزاران آفریدگار و فرمانبرداران اویند و آنی سر از فرمان او بر نمی‌تابند.

انسان باورمند، برابر این باور و نگرش، در شناسایی علل و اسباب و میزان اثرگذاری آنها، فقط بر علم؛ یعنی آگاهی روشن، بی‌ابهام و بینه؛ یعنی دلیل روشن‌گر و ابهام‌زدا تکیه می‌کند، نه بر پندارهای واهی و بی‌اساس.

اعتقاد واهی به اسباب و عوامل، به واپس ماندگی از کاروان علم و صنعت و محرومیت از بهره‌گیری از طبیعت می‌انجامد، بمانند آن چه مردمان دورانهای پیشین، در پدیده‌های گوناگون زندگی گرفتار آن بودند. درد و درمان، تولد و مرگ، سعادت و شقاوت، بهروزی و نگون‌بختی، کم‌یابی ارزاق و فراوانی آنها و... را بسته به اسباب و عللی می‌پنداشتند که هیچ تناسب، سازواری و ارتباطی بین آنها نبود و این پندار، آنان را از شناخت اسباب و علل طبیعی و واقعی بروز و ظهور پدیده‌ها و رویدادها بازمی‌داشت و کژراهه‌روی را بهره‌آنان می‌ساخت.

اینان، به جای ریشه‌یابی و شناخت اسباب و علل طبیعی و حقیقی ظهور و بروز پدیده‌ها و رویدادهای تلخ و شیرین، برافرازنده و فروکوبنده، اعتلاءبخش و خوارکننده، آبادانیها و ویرانیها، به اسباب و علل واهی، مانند طلوع و غروب اختران، گربه سیاه، خواندن مرغ، آهنگ ناموزون جغد، پرواز کلاغ،



زوزه گرگ، شیبه مکرر اسب، رعد بی باران، باد مشرق به مغرب و... نسبت می دادند. تار و پود زندگی خود را این سان می تنیدند، بس ناپایدار، آن هم بر لبه آب کندی سست.

و بس زیان بارتر از این، اعتقاد واهی به اثرگذاری عوامل موهوم و خیالی در زمینه متافیزیک و ما بعد الطبیعة است که انسان گرفتار در این تار و پندار را، با شتاب فزون تری به گرداب شرک فرو می برد و از ساحل امن و آرامش بخش توحید، دور. از این روی، در آیاتی از کلام الله مجید، به روشنی تاکید شده است که در این باره بایستی از اتکای به هر گونه ظن و گمان پرهیز شود:

«أَقْرَبُكُمْ اللَّاتُ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ.»^۲

آیا لات و عزّی را دیده اید؟ و مناة، آن سومین را؟ آیا نر شما راست و ماده او را؟ آن گاه این بهر کردنی است ناروا. نیست جز نامهایی که شما و پدران تان نهاده اید. خداوند حجتی بر آن فرو نفرستاده است. پیروی نمی کنند مگر از گمان و آن چه دلها خواهد، و از پروردگارش رهنمود رسیدشان.

«این سه الهه، که مادینه نیز قلمداد شده بودند، در نظر سخیف پرستندگان آنها، دختران خدا و مظاهر سه گانه تجلی حق بودند، و اکثر کارها و نظم و انتظامات این جهان، با این سه بود. آنها را سه عنصر سفید متعالی، یا «الغرائیق العلی» می خواندند. در هنگام طواف کعبه نیز نام این سه بت، با این کلمات مسجع و متصفی به صورت سرود نیایش بر سر زبانها بود:



واللات والعزى ومناة الثالثة الاخرى .

فانهن الغرائق العلى

وان شفاعتهن لترجى .^۳

باتلاق شرک، ویژه زمانی دونِ زمانی نیست . و از آن دست رویدادها به شمار نمی آید که در برهه ای، در نقطه ای از جهان، در بین قومی و مردمانی، با ویژگیهایی که داشتند، روی داده باشد و سپس به تاریخ پیوسته باشد و به خاطرها؛ بلکه در هر برهه و زمانی ممکن است زمینه بیابد و شرایط را مساعد، دامن بگستراند، با عنوانها و نامهای دیگر، حتی چشم پر کن و جاذبه آفرین، به ظاهر عالمانه و روشن فکرانه؛ و زندگیها را با همه برخورداریها و جلوه های تمدنی، در خود فرو برد و به دل تاریک خود بکشاند و انسان را زمین گیر و از حرکت در جاده روشن و روشن گر علم، بازدارد و خورشید را بیندودد و شب خود خواسته را بر او آوار سازد .

شرک، زمان و مکان نمی شناسد و در تاریکی و بیغوله ها رشد می کند و دامن می گستراند . زمان و عصر تاریک و به دور از تابش و پرتو افشانی خرد و میان داری خردورزی و خردورزان، عرصه را برای تاخت و تاز و جولان شرک و آلایندگی و دودناکی ذهن و اندیشه مهیا می سازد، و مکان لجن آلود، نکبت بار، بویناک، خردسوز، نادان پرور و زیست گاه اندیشه های تباه گر، زهدانی می شود برای نمو شرک و آغوشی برای گرمابخشی و دامنی برای دامن گستری آن .

شرک، خیلی آهسته و نرم، به کانون مغز و دل راه می یابد و به درون زندگی می خزد و کرسی فرمانروایی خود را برمی افرازد و فرمان می راند، بدون این که انسان دریابد تحت فرمان شرک است و با فرمان آن است که



پایه های زندگی اش را برمی افرازد، آن را مدیریت می کند و به پیش می برد.

امام حسن عسکری (ع) می فرماید:

«الاشْرَاكُ فِي النَّاسِ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى الْمَسْحِ الْأَسْوَدِ فِي اللَّيْلَةِ
الْمُظْلَمَةِ.»^۴

نفوذ شرک در ضمیر مردم، پنهان تر از آن است که مور سیاهی،
در شب تیره و تاریکی، روی گلیم سیاهی راه برود.

وقتی این سان، ذهن و ضمیر انسان، از هر سوی، در تیررس تیرهای
زهرآگین شرک قرار دارد، راهی به رهایی از این آماج گاه نمی توان جست، مگر
این که در پناه خدا قرار گرفت و گام در راهی گذارد که آن دانای مطلق، فرا
روی می گشاید.

راهی که خداوند، برای رهایی از تیرهای زهرآگین شرک، فراروی بشر
گشوده و مشعل آن را افروخته و بسیار بر حرکت در این مسیر تأکید ورزیده
«علم» است، آگاهی قطعی و روشن، که از «برهان»، «سلطان» و «بینه» به
دست می آید:

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ إِلَهَةٍ قُلُوبًا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ...»^۵

آیا از فرودست او خدایانی گزیده اند. بگو دلیل تان را آرید.

«... أَمْ لَهُمْ مَعِ اللَّهِ قُلُوبٌ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ أَنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.»^۶

آیا با خدا، خدای است. بگو: دلیل تان را آرید.

«قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَ هُوَ الْعَنَىٰ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ.»

«إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.»^۷

گفتند: خدا فرزندی گزیده است. پاکا او. او، خود آن بی نیاز
است. آن چه در آسمانهاست و آن چه در زمین است، از آن



اوست. شما را بر این سخن، دلیل چیره و توانایی نیست. آیا بر

خدا چیزی می‌گویید که خود می‌ندانید.

«قل انی علی بینة من ربی و کذبتم به...»^۸

بگو من بر دلیل روشن‌گر از پروردگار خویش ام و شما دروغ‌اش

پنداشته‌اید.

خداوند، به پیامبر خود دستور می‌دهد در رویارویی با شرک‌ورزان، از آنان بخواهد که اقامه برهان کنند و دلیل خود را بر مدعایی که دارند، ارائه دهند؛ زیرا که برهان خواهی و تأکید و اصرار بر آن، طلسم جهل را می‌شکند، ابزاری که شرک‌گستران از آن برای از خودشدگی و بی‌ارادگی کسان بهره می‌گیرند، تا آنان را فرمانبردار خودشان سازند.

هنگامی که طلسم شکست و مردمان از چنبر بی‌ارادگی و از خودشدگی و فرمانبرداری بی‌چون و چرا و کورکورانه از طلسم‌بندان رهایی یافتند، راه علم و آگاهی روشن و قاطع، به سوی شان گشوده خواهد شد و بر اعتقاد چندخدایی، از روی علم و هشیاری، خط بطلان خواهند کشید.

حرکت در این راه روشن، تعالی بخش، حیات‌آفرین و در شعاع باور به یکتایی ذات باری در خلق و امر، آفرینش و تدبیر، انسان را به سرچشمه ناب نیایش و پرستش آن یکتای بی‌همتا، بار می‌دهد و اجازه که پیشانی بر آستان ربوبی بساید و مرحله بس مهم و سرنوشت‌ساز از زندگی‌اش را رقم بزند و ارکان آن را با یکتاپرستی و پرستش ذات بی‌چون، استوار سازد، بنلادی که هیچ‌گزند و آسیبی در آن کارگر نیفتد و نه از درون و نه از بیرون، دچار فرسایش، فرسودگی و فروپاشی نگردد و همیشه و بر دوام، افزاشته، رخشان و چشم‌نواز بماند.



باور به یکتایی خداوند در خلق و امر، آفرینش و تدبیر و ایمان از بن جان به این که در کار این جهان، نه در آفرینش و نه در تدبیر، هیچ آفریده و پدیده‌ای، هیچ دست و اراده‌ای، جز خداوند، نقش آفرین نیست؛ یعنی از جانب خود کم‌ترین نقشی ندارد و هر کس و هر چیز، تنها نقشی را ایفا می‌کند که از جانب آن نقش آفرین به او سپرده شده است، دگرگونی و انقلاب ژرفی در جان انسان پدید می‌آورد، آن سان که جز به جانان نمی‌اندیشد و اندیشه‌اش جز از او، پرتو نمی‌گیرد و زندگی‌اش جز نقش او را نمی‌پذیرد.

پرسش و نیایش آن بی‌انباز بی‌همتا، آن گاه در جان آدمی ریشه می‌دواند و آن را به زیبایی می‌شکوفاند، رشد می‌دهد و برگ و بار، که به جان نیوشیده باشد، همه منابع اثر گذار در پهنه هستی؛ خورشید و ماه و ستارگان، ابر و باد و باران، رعد و برق، آب و خاک، دیوان و فرشتگان و... کارگزار و فرمانبردار اویند و از خود استقلال، اراده و اختیاری ندارند.

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ . »^۹

ای مردم، پرستش پروردگارتان کنید که شما و مردم پیشین را آفریده است، باشد که پروا کنید.

« الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ . »^{۱۰}

آن که زمین را بوم‌تام و آسمان را بام‌تان نهاد و از آسمان آب فرستاد و با آن برای روزی‌تان میوه‌ها پدید کرد. پس، برای خدا همتیانی منهدید و خود می‌دانید.

« وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ . »^{۱۱}



برای خدا، انبازانی نهاده اند: پریان را، با آن که خود آفریدشان.
برای او پسرانی و دخترانی بر ساخته اند، بی هیچ دانشی. پاکا
او، او، والاتر است از آن چه در چونی او می گویند.

« بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَتَى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ
شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. »^{۱۲}

پدیدآورنده آسمانها و زمین است. کجا فرزندی اش هست و
یاری اش نبوده است. هر چیزی را آفریده است و خود دانا بر هر
چیزی است.

« ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
وَكَيلٌ. »^{۱۳}

این است خدای، پروردگارتان. نیست خدایی جز او. آفریننده
هر چیزی است. پس او را پرستید، که او نگاهبان بر هر چیز
است.

نوشیدن هر صبح، از تاب این صراحی، جان را جلا و صفا می دهد و به
زندگی معنی می بخشد. با معنی دار شدن زندگی یکایک مردمان، جامعه
سرشار از بردباری، دوستی، خیرخواهی، ایثارگری، دهش، نیکویی به
دیگران، نیک اندیشی برای دیگران، نیک رفتاری با دیگران، باور به کرامت
انسانی و جایگاه والای او در نظام آفرینش، و پرهیز از هرگونه خوارشماری
او، جان می گیرد، شکوفان می شود و روز به روز ژرفای بیش تری می یابد و
دامنه ای افزون تر و گسترده تر. به امید آن روز.

مجتبی احمدی



پی نوشتها:

۱. سوره بقره، آیه‌های: ۱۶۳-۱۶۴.
۲. سوره النجم، آیه‌های: ۱۹-۲۳.
۳. اسلام و عقاید و آراء بشری، یا جاهلیت و اسلام، یحیی نوری/۲۶۳، چاپ نهم، بنیاد علمی و اسلامی مدرسه الشهداء.
۴. تحف العقول، ابن شعبه حرّانی / ۴۸۸، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم.
۵. سوره انبیاء، آیه ۲۴.
۶. سوره نمل، آیه ۶۴.
۷. سوره یونس، آیه ۶۸.
۸. سوره انعام، آیه ۵۷.
۹. سوره بقره، آیه ۲۱.
۱۰. سوره بقره، آیه ۲۲.
۱۱. سوره انعام، آیه ۱۰۰.
۱۲. سوره انعام، آیه ۱۰۱.
۱۳. سوره انعام، آیه ۱۰۲.